

نقد کتاب "رها درباد"

حرفهای قناری هنوز در قفس نقد است

قسمت سیزدهم - فصل چهاردهم - (بخش سوم)

به ادامه گذشته...

... ناخود آگاه گفتن این جمله خانم ثریابها به صدیق که لباس هایت مرا به یاد جاسوسان «گشتاپو» می اندازد و عصبی شدن صدیق با این جمله، با لرزیدن پا و پریدن رنگ، گیر آمدن صدیق در واژه تصادفی خانم ثریابها، بلعیدن خشم صدیق، اعتراف صدیق که با یکنفر و عده ملاقات داشته است، اعتراف صدیق بعد از گیر شدن در کنایه های ثریا، جریان دسائس نجیب را با وکیل وزیر مالیه در تیلیفون، پیام فرستادن وکیل به صدیق با لباس بارانی و کلاه فرهنگی و با در دست گرفتن یک روزنامه، نشستن در روی درازچوکی پارک بخاطر آمدن یک جاسوس روسی یا آلمانی در پارک و روابط قایم کردن صدیق با جاسوس و شناخت جاسوس به اساس همین لباس روز بارانی، در روز آفتابی، طعنه زدن ثریابها به صدیق بخاطر جاسوسی اش به روس ها در موتر سرگی روسی کارمند کاجی بی بخاطر سقوط امین در زمان دولت داری امین بخاطر راندن اعضای پرچم در سفارت های افغانی در خارج ، طعنه زدن ثریا به صدیق و باخشم گفتن اش با این سر و وضع جاسوس مآبانه ، طعنه زدن به صدیق که روی وجدانت پا میگذاری ، روابط جاسوسی برقرار می کنی؟ جواب صدیق به ثریا، بخاطریکه از پیگرد نجیب الله و خاد در این مملکت در امان باشم این کار را می کنم، توصیه ثریا به صدیق که جاسوسی نکن، در تماس و دادن گزارش به پولیس آلمان ، طعنه زدن ثریا به صدیق، مشکل شما صدیق در اینجا است که عادت بستگی بردگی ذهنی شماست که هنوز هم در طلسم همان خدایان سرخ تان گیر مانده اید، اگر زنجیر بردگی پایتان باز شود، زنجیر بردگی ذهن شما باز شدنی نیست. و بدترین بردگی، همان بردگی ذهنی آدم هاست ،عصبانی شدن خانم ثریا و سوگند خوردن خانم ثریا و تهدید کردن ثریا و گفتن جریان جاسوسی صدیق به پولیس آلمان در صورت بر آمدن صدیق از خانه و رفتن نزد جاسوس، اعتراف کردن جبونانه صدیق که باید کارکنان افغانی در خارج با خاد و کاجی بی در تماس باشند. گفتم ضرور نیست، گفت عبدالوکیل وزیر بانک ها جاسوس کاجی بی یا ک.ب.گ است مرا به چنین کاری واداشته است، اگر امروز نروم کارم را از دست می دهم، تعهد می کنی که دوباره با من به افغانستان

برگردی، شناخت ثریا بها از صدیق زمانی که گناه داشته باشد عقب نشینی می کند، در غیر آن بخاطر تهدید جانب مقابل دست به جنگ و جدال و خودکشی ظاهری می زند. این یادداشت قرمز از کتاب رها در باد گرفته شده ، پائین به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است.

نه تنها که این قسمت فصل کتاب رها در باد، بسیاری از رازها، روش ها و تاکتیک های خاینانه ، روابط گرفتن، تعقیب کردن با چه لباس و چهره و در کجا و در کدام محل، باکی، توسط کی، بخاطر چی و اینکه چرا، جاسوس پنهان کاری می کند، معرفی کننده در این مأموریت چه است.

در این جای شک نیست که افراد برجسته حزب دموکراتیک خلق وظایف اداری و چه حزبی داشتند و به اساس سیستم ک.گ.ب و خاد مجبور و مکلف بودند که روابط استخباراتی خود را داشته باشند.

در این اواخر که با آمدن شش جدی، روز سیاه هم برملت افغانستان وهم بر حزب دموکراتیک خلق، جاسوسان سر سپرده روس، هزاران مقاله بخاطر مزدوری ، جاسوسی ، وطن فروشی ، تن فروشی، فحشا و فحشاگری، لواطه

و لواطه گری حزب دموکراتیک خلق نوشتند، یکی از پاپی گک ها ،گرداننده یک سایت بد نام پرچم که تمام ملت افغانستان و رهبران خود را هم دیوانه وار به شمول من دشنام داده بود و در ایمیل خود گفته بود که غیر از ببرک و اناهیتا من از هیچ رهبر خاین حزب دموکراتیک خلق دفاع نمی کنم وبه من هوشدار باش داده بود که اگر در نوشته های خود نام از ببرک ، اناهیتا ، و محمود بریالی نبری و آنان را خائن خطاب نکنید، هرچه که در قسمت حزب و رهبران نوشته می کنید آزاد هستید بنویسید. این قلدرک انترنتی فکر کرده که من هم مثل خودش بی وجدان هستم و نمی دانست که انسان بی وجدان در کره زمین، خصوصاً در این وقتیکه جهان انترنت نقش یک نقطه کوچک به خود گرفته، دیگر دهکده انترنتی گفته نمی توانیم، در یک ثانیه شما می توانید که بی وجدان ترین انسان روی زمین را به جهان معرفی کنید. من که در برابر ملت افغانستان ، در برابر انسان و انسانیت مسؤولیت وجدانی دارم، چطور می توانم از یک خائن شناخته شده چشم پوشی کنم. این خائن چنین بی شرمانه وانمود کرده بود که نه تنها ببرک و اناهیتا خائن بودند، بلکه تمام حزب دموکراتیک خلق خاین بود و شما چرا دم یک سگ (ببرک) را محکم گرفته اید و هر سال در شش جدی زخم های پیروان ببرک را تازه می کنید. چون حرف سر جاسوس و جاسوسان بود، نمی توان نام از ببرک برد و تعجب در این است که در وجود این طعمه ماهیان آمو ، پیروان خاین اش چه دیده اند که با طرفداری از این خائن شرف باخته، بر زخم های ملت غیور افغانستان در شش جدی نمک پاشی میکنند، در حالیکه می دانند این ببرک روی تمام جاسوسان و شاه شجاع های دنیا را با سوار شدن بر تانک روسی سفید کرده است.

ملت ما شناختی که از این جاسوسان، وکیل و وکیل ها ، خاد و خادها، ک.گ.ب و ک.گ.ب ها دارند، صد در صد حرفهای خانم ثریا قابل تائید و قبول است. منتقد مگر وجدان نداشته باشد و یا جاسوس وطن فروش باشد که از این واقعیت ها انکار کند. صدیق مامور دولت در خارج بود، ک.گ.ب و خاد تا تعهد از وطن فروشان بخاطر جاسوسی نمی گرفت به هیچ صورت او را در پوست های اساس دولتی و حزبی در خارج مقرر نمی کرد.

کسانی که در خارج در زمان حزب دموکراتیک خلق، مجاهد ، طالب و حکومت کرزی کار می کنند، انکار نمی کنند، چنانچه چهل فیصد کسانی که از طرف دولت کرزی در خارج مقرر شده اند، دوباره برنگشتند و سبب برنگشتن خود را فشارهای دستگاه های جاسوسی به خاطر جاسوسی کردن و انمود کرده اند، چون این اشخاص سابقه جاسوسی مانند حزب دموکراتیک خلق، مجاهد، و طالب کار کشتگان جاسوسی نبودند، در بین حزب، مانند حزب دیموکراتیک خلق، زیر نام گزارش و گزارش گری، خصلت یک جاسوس به خود نگرفته بودند، به خاطر پول و واسطه مقرر شده بودند، پس دوباره به وطن برنگشتند.

امکان دارد یک تعداد از اینها که برنگشته اند، مهره های دولت های آینده باشند که به موافقه دستگاه های جاسوسی برنگشتند و با تغییر دادن چهره کثیف دولت کرزی و یا مهره دیگر به جای کرزی و دولت کرزی، دوباره برگردند و یا از قماش وطن فروشان حزب دموکراتیک خلق ، شاه پرست، داوود پرست ، مجاهد و طالب پرست بودند، وظیفه ای که از طرف دار و دسته شان به آنها سپرده شده بود، عملی کردند، ماموریت شان خاتمه یافت و برنگشتند.

مثلی که جاسوسان حکومت حزب دموکراتیک خلق ، مجاهد و طالب در انتظار یک حکومت دل خواه خود هستند که با آمدن آن حکومت دوباره برگردند. آنان در خارج و داخل علیه ملت افغانستان مبارزه می کنند و از دموکراسی بی بند و بار غرب علیه ملت غیور افغانستان استفاده ناجائز می نمایند. در سایت های اینترنتی و فیس بوک ها ، سنگر ردالت سیاسی علیه ملت افغانستان به خود ساخته اند.

این بار اول نیست که خانم ثریا بها طرز رفتار، طرز لباس پوشیدن ، طرز وعده گذاشتن ، طرز ارتباط گرفتن پنهان از چشم جاسوسان دولت میزبان و غیره حرکات جاسوسان را در وجود ظاهری صدیق تمثیل می کند، همان طوریکه به صدیق، ثریا بها می گوید که نه گفته قواره جاسوسان (گشتاپو) را کشیدی.

بی وجدان ترین افراد بشریت کسانی اند که جاسوسی می کنند، حتی به نفع وطن خود. جاسوس مانند سگ به خاطر نفع خود دیوانه است، نه از خود می شناسد و نه بیگانه، بخاطر نفع جیب خود و نفع دستگاه های جاسوسی می خواند:

{الله گل دانه ، دانه / گرفتم من معاش خود ماهانه / زدند روسان بر پشت من صدها فانه / شرافت باختیم خانه به خانه / شدم افشا نماند، دیگر بهانه / نه می گردد انسان با من شانه به شانه / بخاطر ردالت های خائنانه / شدم بر ماهیان آمو، دانه (بخوان پاپی گگان

درسایت پندار/ الله گل دانه دانه ، که ببرک بود در جاسوسی ماه یگانه / دیگر توبه کرده
خلق و پرچم / نکن ملت دیگر زیادتر فانه/ نه عقب ماند و نه پیش بر سازمان زنانه / که
پرچم کرده جنایت خانه به خانه / که دردناک بوده بر پایی گک ها فانه }

دهم نوامبر 1980، ساعت یک روز دختر و پسر م با اسباب بازی های شان سرگرم
بودند که پدرشان از بیرون آمد، خالد با دیدن پدر دوید و با تفنگچه پلاستیکی که در آن
به جای مرمی، آب پر می شد، ذوق زنان بر روی پدر آب پاشید.

پدر بخاطریکه طفل جسور نشود، مانند نجیب الله او را روزی زیر لت و کوب قرار
نهد، طفل را تنبیه می کند، مادر اجازه نمی دهد ، سر طفل خود را بشکل سپرمی
اندازد، صدیق ثریا را بخاطریکه از سر طفل دور شود و طفل را تنبیه کند، با کمر بند
شلاق کاری می کند، دخترک شان داد و فریاد بلند می زند، دختر همسایه که داکتر است
به پولیس تلیفون می زند، سه پولیس و دختر همسایه دروازه خانه را می شکنند، پولیس
ها خانم ثریا را از چنگال صدیق رها می کنند، پولیس از صدیق می خواهد روی خانه
دراز بکشد تا او را دست بند بزند. با درنده خوبی که صدیق دارد، با لگد محکم به شکم
پولیس می زند و پولیس دومی را مانند سگ دندان می گیرد، پولیس هم از خشونت
کاری می گیرد و صدیق را روی خانه به زور سرچپه می سازند، در حالیکه از دست
پولیس خون جاری است، صدیق را دست بند می زنند. زن همسایه که داکتر است به
پولیس زنگ زده می گوید زنی با این قشنگی، اخلاق حمیده، خلاصه با همه خوبی ها
چطور با این انسان وحشی زندگی می کند وهم می گوید زمانیکه مادر در خانه نباشد
اگر طفل ها شوخی طفلانه کنند، پدر به خاطر تنبیه کردن اطفال، طفل ها را از کلکین
آویزان می کند. این مرد یک بیمار و یک شکنجه گر است و صدیق را پا برهنه باخود
می برند. زن همسایه در حالیکه به حال ثریا گریه می کرد، امبولانس می آید که ثریا را
به شفاخانه انتقال دهند. ثریا بخاطرتنهایی اطفال از رفتن شفاخانه خودداری می کند.
پولیس زن حاضر می شود که طفل ها را نگهداری کند و ثریا را از ترس اینکه خون
ریزی داخلی نداشته باشد، به شفاخانه انتقال می دهند. بخاطر صدمه که بر پیکر ثریا
وارد شده، داکتر توصیه می کند چند روزی در شفاخانه بماند، در حالیکه تکلیف خانم
ثریا زیاد است، حاضر به ماندن در شفاخانه نمی شود، به توریالی زنگ می زند،
توریالی به شفاخانه می آید، به بصیر زمان زنگ می زند و به ثریا می گویند که خشونت
در برابر زن، فرهنگ مردم پکتیاست. شما چطور با این دو فرهنگ متفاوت با هم
ازدواج کردید، او نه تنها که یک شوهر خوب و یک پدر خوب نیست، بلکه حتی یک
معاون خوب بانک هم نمی توان بود. میگویند باید تو پناهندگی بگیری و این درنده خود
در زندان پوسیده شود. توریالی از درنده خوبی نجیب الله و کودنی صدیق و بی سوادی
پدر صدیق و از رشوه گیری و جاسوسی و پول گرفتن از قبایل به نام پشتونستان سخن
می راند و با درد و حسد می گوید حیف که یک دختر خانواده وطن پرست و نیک نام
به دست یک حیوان درنده افتاده، زمان و توریالی گفتند امکان دارد یا صدیق را ببخشی

و یا جدا شوی. به دوستان گفتم چطور این وحشی را ببخشم؟ گفتند نجیب الله دشمن شما است اگر صدیق را نه بخشی فردا او را به زندان می برند، مجبور هستی طلاق بگیری و پناهندگی در آلمان باید بدهی و یا به کابل برگردی و او را هم از آلمان بخاطر این جنایت اش می کشند. کاراش را از دست می دهد و احمدیار اگر خبر شود به نجیب الله و وکیل گذارش می دهد، به این بهانه شما را به کابل می فرستند. خاموشانه به این پارادوکس می اندیشیدم، اگر به کابل برگردم از گزند نجیب الله خلاص نمی شوم و اگر نروم تعهدی که با مادر کردم پناهندگی بگیرم راه برگشت به مهین سد خواهد شد. فردا به دفتر پولیس رفتم کاغذ امضاء کردم و او را بخشیدم. در خانه آمدیم، خجالت زده بود، فردا انگشتر الماس خرید، بصیر زمان به او توصیه کرد که این خانم به انگشتر الماس و چند شاخه گل ضرورت ندارد، وی اهل قلم و جدال سیاسی است . بدین گونه ماجرا اندکی فروکش کرد.

این یادداشت قرمز از کتاب رها در باد گرفته شد، پائین به رنگ سیاه نقد رنگ قرمز بالا است *****

شناختی که ملت افغانستان از بی فرهنگی، جاسوسی و ماجراجویی افراد حزب دموکراتیک خلق دارند و می دانند مانند خرس لجوج روسی سر در زیر برف رذالت می کنند، نمی توان گفت که چنین رذالتی رخ نداده باشد.

چون جای شک نیست که نه تنها صدیق، بلکه اکثریت روشنفکران افغانستان با وجودیکه خود را مترقی و آراسته به ظاهر در لباس دموکراسی نشان می دهند، ولی باز هم خصلت خانوادگی سرشان تاثیر کرده نمی تواند، با محیط دور از وطن خود، با فرهنگ دولت میزبان بسازند، نه تنها صدیق که ثریا هم در یک فرهنگ غیر دموکراتیک که زخم هایی از دکتاتوری خانواده او داشته، کینه و عقده درخوان ثریا بها موجود بوده که نمی توان صدیق را لجوج تر و پائین تر از فرهنگ ثریا بها دانست. **هر دو گل یک باغ اند. پندک یخ زده بر سر یک شاخ اند و کاسه داغ تر از آتش.**

و هم مداخله ها که از بی فرهنگی یک تعداد مردم در بین خانواده ها رخ می دهد و ما در داخل و خارج شاهد چنین رویداد های ناگوار بودیم، توریالی و بصیر زمان را هم نمی توان انسان های دلسوزگفت. نظر به حرفهای خانم ثریابها، مداخلات این دونفر هم سبب بیشتر لجوج شدن صدیق و ثریا شده باشد. حتی امکان می رود این دونفر از زیبایی خانم و حماقت صدیق، همچو گرگی دندان بر رذالت و پاشاندن دو خانواده تیز کرده بوده باشند، که این عقده ها سرانجام باعث طلاق بین صدیق و ثریا می شود.

اگر ثریا بها واقعاً بدون مداخله این دو نفر مشکل درون خانه می داشتند، با این داستانی که ثریابها در کتاب رها در باد آورده، به هیچ صورت ثریا بها دوباره با صدیق یکجا نمی شد و بعد از شش ماه با وجودیکه به گفته خودش، خاطره خوش از دولت خلق و پرچم نداشت و هم نفرت از خانواده صدیق و نجیب الله داشت، پس حاضر به رفتن نمی شد.

یک چیز سبب یکجا شدن دوباره ثریا بها با صدیق و تن دادن به رفتن دوباره به کابل می شد که آن ترس است که مانند موربانه تن انسانهای دودله و بزدل را از درون می خورد.

چون خانم ثریا بها از نیرنگ های جاسوسان ضد انسانیت زمان پدر آگاهی داشت و هم دریک حزب جاسوس و جاسوس ساز ک.گ.ب گردن دردناک را به پنجه های مالش داده بوده وسال ها عضو آن حزب بود و هم در یک خانواده قاتل، لمپن و جاسوس، آگاهانه ویا به دستور حزب ازدواج کرده بود و هیچ امکان ندارد کسی که با چنین شرایطی زندگی کرده باشد و همیشه در آغوش جاسوسان و زیر نظر جاسوسان قرار داشته باشد. او اگر اعتراف کند و یا نکند، خر هم می داند که دلده شوراست. ثریا بها اگر در کتاب رها درباد اعتراف به جاسوس بودن خود کرده و یا نکرده، قرائن، شواهد، دلایل و اسناد معتبر در کتاب موجود است که ثریا بها هم با ویروس جاسوسی آغشته بوده است.

در این جای شک وجود ندارد که احزاب جاسوس و دستگاه های جاسوسی از زنان در طول تاریخ استفاده کرده اند، حتی زنان و مردان به خاطر جاسوسی از شرف و حیثیت خود به خاطر نفع دستگاه های جاسوسی گذاشته اند. با وجود این قربانی ها مانند ببرک و برکیان به تفاله تبدیل شدند.

مثال زنده این زنان جاسوس می باشد



این خانم ها در قف و کوروی بوت و توسط سگ خود، در شیشه شیراطفال یا در ساعت دستی، یا در گل سرخود، یا در پستان یا در سینه بند خود اسناد جاسوسی را انتقال میدادند ویا هم تن به روابط جنسی می دادند تا از جانب مقابل حرفی بکشند. زنان در جاسوسی با مهارت تر از مردان در طول تاریخ بوده اند.

1- بلبیرانت

2- ککوشانید

3- هالکم

زیر دریایی به یک نفر

ویروس ها انترنتی

به نفرهای خودمتکی بودند

وقتی کوکو شانل؛ غول دنیای مد متهم به جاسوسی برای نازی ها می شود (pdf)
به تازگی یک روزنامه نگار آمریکایی کتابی درباره ی زندگی «کوکو شانل» نوشته که
به روابط نزدیک او با نازی ها می پردازد. این مساله اکنون به یک رسوایی در فرانسه
تبدیل شده است.

+نوشته شده در جمعه چهارم شهریور 1390 ساعت 0:55 به دست دوشنبه
ماترگلیان



در برازیل جاسوسان زندانی از این پشک در جاسوسی کار می گرفتند



ثریابها را نمی توان ملامت کرد که چرا دوباره با وجود این قدر اختلافات، تن به رفتن دوباره به کابل نمی داد. امکان داشت که ک.ب.ب با دار و دسته خاد که در غرب دست دراز داشتند او را به اساس قانون جاسوسی که هیچ جاسوس نمی تواند از وظیفه خود فرار کند، مانند جاسوس ک.ب.ب که در لندن مسموم شد، شاید ثریا را بشکلی از اشکال مانند حبیب الرحمن جدیر و جاسوس روس از بین می بردند.

ثریا و صدیق که جان به سلامت بردند، جاسوس دوطرفه سیاه و کاجی بی، مسعود که سیاه و کاجی بی یکسان سر احمدشاه مسعود اعتماد داشتند، ثریا و صدیق را کاجی بی می کشد، ولی طوریکه از نوشته های کتاب راها در یاد، از اعترافات غیرمستقیم ثریابها در کتاب معلوم می شود، نظر به پروتوکولی که نجیب الله و احمدشاه مسعود در قسمت این دو نفر داشتند، مسعود این دونفر را به دامن سیاه انداخت تا از خطر کاجی بی نجات یابند. نظر به خصیلتی که جاسوسان دارند و از هیچ آبرو ریختن نمی شرمند، حتا تن به مسایل جنسی به خاطر جاسوسی می دهند، شاید کتابی که در قسمت نجیب الله به مشوره ثریا بها نوشته شده بود، به موافقه دو جاسوس همسنگر، نجیب الله و احمدشاه مسعود نوشته و صورت گرفته باشد تا این دو جاسوس، ثریا بها و صدیق راهی از گزند کاجی بی در امان مانده باشند.

بعد ها در نقد آینده می بینید که به گفته ثریا بها، روابط مسعود و ثریابها آن قدر نزدیک بوده است که ثریا بها غیرمستقیم به روابط عشقی خود با جملات عاشقانه که از قد و قامت مسعود یاد می کند، آدم را بیاد کتاب های جاسوسی می اندازد که یک جاسوس با روابط عشقی و جنسی از دیگر جاسوس چگونه حرف می کشد و جاسوس چطور از معشوقه و یا معشوق خود حرف می کشد و یا حمایت می کند.

وبعدها خاطر دلداگی خود را بعد از ختم ماموریت های جاسوسی می نویسند و افشاه می کنند که کتاب راها در یاد از همان جمله کتاب هایی است که بعد از کشته شدن نجیب الله و احمدشاه مسعود، بعد از ختم ماموریت جاسوسی به شکل خاطرات نوشته می شود. و بعضی وقت ها اختلافات شکل جنگهای زرگری را داشت که یکی از تاکتیک های جاسوسان اختلاف و ضدیت نشان دادن در برابر یکدیگر است، نه به شکل واقعی یک اختلاف وجود دارد. رفتن ثریا بها به کابل از حالت های با لا دور از امکان نبوده، حالا که صدیق راهی شوهر اکس ثریا بها زبان قلم دراز کرده، مستقیم و غیر مستقیم چیزی بنویسد. گرچه او هم یک پرچمی جاسوس شناخته شده است و واقعیت ها را به اساس خصیلت پرچمی بودن خود بیرون ندهد که به درد ملت افغانستان بخورد.

رفت و آمد صدیق با پرچمی ها قطع شد، تنها با بصیر و توریالی که هر دو انسان های والایی بودند، تماس داشتم. ناگه وکیل وزیرمالیه تیلون کرد و صدیق را خواست تا قرار دادی را در کابل امضا کند. صدیق به کابل رفت و برگشت و گفت وکیل وزیرمالیه مرا به عنوان معاون بانک ملی مقرر کرده است، باید بعد از دو هفته، دوباره به کابل برگردیم. توریالی گفت ترا برای چهارسال در هامبورگ به حیث معاون بانک مقرر کردند، باز چه شد که به حیث معاون بانک ملی مقرر نمودند؟ گفت نجیب الله تحمل بودن

من را درالمان ندارد، ترس از این دارد که ثریا المانی بیاموزد و دانشگاه برود. توریالی گفت وقتی که آنها با شما چنین می کنند، من اینجا برایتان پناهندگی سیاسی می گیرم. صدیق نپذیرفت. چیزهای دیگر خریدیم و دوباره به کابل برگشتیم. نسبت خرابی هوا در تاشکند طیاره پائین شد. چند روز نسبت خرابی هوا در تاشکند ماندیم. هتل به مسافران دولت کمونستی کابل ندادند. من سر میز بالا شدم، نماینده آریانا مجبور شد با رئیس آریانا در تماس شد، او دستور داد که طیاره به هند پرواز کند و در هند به مسافران هتل داده شود. به هند رفتیم، همایون برادرم با مادرم در هند جهت تداوی آمده بودند، به دیدن مادر در دهلی رفتم. مادرم به دیدن ما اشک خوشی ریخت و بعد از دو روز هواپیما بطرف کابل پرواز کرد. من و مادرم با برادرم، اولادها و صدیق به کابل برگشتیم.

این یادداشت قرمز از کتاب رها در باد گرفته شد. پائین به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است.

در نوشته بالا دلایلی که من به خاطر برگشت، جاسوس بودن، ترس ثریا بها از ک.گ.ب و اختلافات ظاهری و جنگ های زرگری و همکاری با دولت جاسوس روس پرست حزب دموکراتیک نشان می دهد که هیچ نوع اختلاف و ترسی در میان نبوده، از اختلافاتی که ثریا بها به شکل داستان با روس و روس پرستان نشان می دهد، واقعیت نداشته. اگر اختلافی در بین می بود به هیچ صورت خانم ثریا بها دست به یک ماجرا جویی دیگر نمی زد. این نوع حرفهای ضد و نقیض حرفهای ثریا بها و تیم کاری کتاب رها در باد را زیر سوال می برد و دار و دسته جاسوسان حزب دموکراتیک خلق که مانند خانم ثریا بها به تفاله روس و غرب تبدیل شده اند، چاقوی رذالت شان را دسته می دهد. حالا همه می دانند که نه حزب دموکراتیک خلق وجود دارد و نه جاسوسان حزب دموکراتیک بودن خود را به همان قدرت قبلی خود زیر قومانده ک.گ.ب قرار ندارند و مانند گاوان خسی سردار محمدهاشم خان سر یک دیگر بالا می شوند تا خسی بودن، خنثا بودن خود را از چشم تیزبین ملت افغانستان و جهان پنهان کنند که با این کارهای شان ملت افغانستان را بازی داده نمی توانند، بلکه سر خود ریشخندی زنند و ملت آنان را از طرز خرام شان می شناسد.

روزی پسر و دختر خود را نزد مادرم مانده بودم، پسر و دخترم شوخی کرده بودند، مادرم گفته بود شوخی نکنید که پدرتان قهر می شود، مثلیکه پای مرا شکسته کدام جای شما را می شکند. اولادها به من گفتند، نزد مادر رفتم گفتم من به تو گفتم که چیزی را از من در قسمت شکستن پای خود پنهان می کنی، گفت حالا خوب شدیم دنبال اش نگرد، توسط صدیق پام در شفاخانه شکست. از صدیق که پرسان کردم گفت پایش را وقتیکه در شفاخانه بلند کردم از زانو کسر پیدا کرد.

این یادداشت قرمز از کتاب رها در باد گرفته شد، پائین به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است

من همیشه در نقدهای کتاب رها درباد نوشتم حرفهای تکراری و اعترافات مستقیم و غیر مستقیم در کتاب رها درباد به خاطر فریب خواننده های کتاب و ترس از منتقدین چیره دست، داستان ها تکرار در تکرار آمده، در قسمت شکستن پای مادر ثریا قبلاً نوشتیم و به نقد کشیدیم، دیگر جای تکرار ندارد.

با آمدن به کابل، تازه دسایس شروع شد، پس از چندی کپتان بابا رئیس آریانا گفت دختران مهماندار هواپیما که با خاد همکاری دارند برای نجیب الله گزارش داده بودند که ثریا در تاشکند مسافران را برانگیخت و کپتان بابا را واداشت که طیاره از تاشکند به دهلی پرواز نماید.

نجیب الله از کپتان بابا می خواهد تا وی تائید کند که جریان نشست هواپیما به فرودگاه دهلی، یک هواپیما ربایی به وسیله ثریا بها بوده، اما کپتان بابا دسیسه نجیب الله را درک و خنثی می کند، بدینسان خدنگ نجیب به هدف نمی خورد.

این یادداشت قرمز از کتاب رها درباد گرفته شد. پائین به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است.

این هم داستان سازی زیرنام کپتان بابا به گفته ایرانی ها یک (...). شعر است نه شهادت یک شیر زن برای تصمیم گرفتن و آمدن بکابل. این داستانها نمی تواند خواننده و منتقد را فریب بدهد. تلاش خانم ثریابها حیثیت یک شوخی بی نمک را دارد، نه دفاع از انسان و انسانیت.

برگشت بی فرجام

ثریا و صدیق به وطن برمی گردند، صدیق با یک امتیاز بهتر بحیث معاون بانک ملی مقرر می شود و پولها را به سرقت می برد و از موقع استفاده می کند و دوباره پا بفرار می گذارد. نمی دانم که دعای کی گریبان گیر ملت شده که گاهی پولهای این ملت را صدیق برادر داکتر نجیب الله فرار می دهد و گاه برادران فهیم و گاهی برادران کرزی و دار و دسته هر دوره سلطنت در افغانستان دست به دزدی می زنند.

این یادداشت قرمز از کتاب رها در باد گرفته شد. پائین، به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است.

این نوع رویداد ها در طول تاریخ افغانستان بعد از سقوط سلطنت شاه زمان، زیاد رخ داده که خائنین و اقارب خائنین از کرسی های قدرت استفاده کنند و دارایی های ملت را به یغما ببرند و هیچ جای شک نیست که صدیق و ثریا بها این کار را نکرده باشد و جنگ های زرگری ثریا بها و صدیق هم سر هضم کردن همین پول های بانک بوده، ورنه طوریکه آقای ترکانی در این قسمت تحقیق کرده، این هر دو هنوز هم ارتباطات خود را در کلفورنیا دارند.

خانم ثریا بها در زیر عنوان برگشت بی فرم، از مقرری خود در وزارت معارف بحیث مشاور علمی یاد می کند و از جبون ترین انسان های روی زمین، از واصف باختری،

از رازق روئین و عالم دانشور که چند وقتی با خانم ثریا بها در روسیه یکجا بوده و به خانم ثریا کمک کرده و دانشور از او زمانی خواهش ازدواج نموده، از این دوست قدیم خود که از گنده خشتکان دستگاه جاسوسی روس بوده، بعد از به چنگال انداختن زنده یاد شاهپور که از دفتر پنجشیری او را می برند، خانم ثریا هم غیرمستقیم اعتراف می کند که قبل از اینکه شاهپور را ببرند من خبر داشتم ولی موفق در نجات شاهپور نشدم و به آلمان فرار کردم. وقتی که در قسمت گرفتاری شاهپور در این کتاب، دستگیر پنجشیر، ثریا بها، و اصف باختری، رازق روئین، عالم دانشور منشی سازمان اولیه حزب دموکراتیک خلق و چند نفر جاسوس دیگر در قتل زنده یاد شاهپور متهم می باشند، در قسمت گرفتاری شاهپور که رسیدیم، جریان گرفتاری آن زنده یاد را زیر آسیاب بررسی همه جانبه می کشیم که شاهپور هم جزء قربانیان سرشناس خوب و یا بد مبارزین افغانستان بوده است.

خانم ثریا به گفته خود باخاطریکه مشاور روسی تاجکی بنام لطف الله یوف می خواست در کارهای ادبی آنها دخالت فضولانه کند، لطف الله یوف پیش از آمدن به افغانستان، وزیر معارف بود. ثریا می گوید من در برابر آن از ارزش های ادبی دفاع می کردم، از مهمانی خانه خود ثریا حرف می زند که در آن مهمانی و اصف باختری، رهنورد زریاب، سپوژمی زریاب و از گلایه و بزدلی رازق روئین از زبان روئین می گوید، خانم ثریا وقتی که از سیاست روسها حرف می زنی موی در تن من استاده می شود، ما توان زندان را نداریم.

خانم ثریا بها می گوید مرا در پلان وزارت معارف مقرر کردند، شخصی بنام نجات حسینی نام داشت، آدم بی سواد و ژینگولو مانند بود، کارهای پلان در گردن من افتاده بود. صدیق هم بدون دانش بانکی معاون بانک مقرر شده بود با یک موترمرسدس بنز سفید با یک راننده در اختیارش گذاشته بودند.

این یادداشت قرمز از کتاب رها در باد گرفته شد. پائین به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است.

از این هیچ کس انکار کرده نمی تواند که مشاورین روسی نقش بادیاری در دولت حزب دموکراتیک خلق داشتند و از این هیچ کس انکار کرده نمی تواند که ببرک جاسوس شناخته شده و دستگیر پنجشیری با شعر آدم کشی کلشنکوف، شرف ملت افغانستان را در پای خوکان روسی ریخته بود. لطف الله یوف جاسوس ک.گ.ب از جمله جاسوسان با قدرت بود که در لباس مشاور ظاهر شده بود، با دستگیر پنجشیری سر از یک سناج بویگین کشیده بود. هیچ قابل قبول شده نمی تواند که کسی در دستگاه دولت جاسوسان کار می کرد، در برابر مشاورین قرار گرفته باشد. بزدلی های رازق روئین به گفته خانم ثریا بها، ثبوت این ادعا است. مانند صدیق برادر نجیب الله و نجات حسینی جاسوسان فراوان در دولت حزب دموکراتیک خلق بود و هم مردمان شریف و وطن پرست با دولت حزب دموکراتیک خلق از ناچاری همکاری می کردند.

ثریا از زشتی صدیق با دربیور و قدردانی دربیور از اخلاق حمیده ثریا بها و از روابط نامشروع صدیق با راضیه نام، تاپیست چیچکی و از رفتن اش به دفتر صدیق با حنیفه دوست اش به بهانه سینما رفتن و شناختن تاپیست و فرار تاپیست و قتیکه ثریا را صدیق به راضیه تاپیست معرفی می کند، حنیف می گوید این خانم راضیه یکزن بازاری سازمانی است که با صدیق و خادستان سازمان اولیه بانک روابط نامشروع دارد.

ثریا از آمدن چند خانم که به صدیق دست نداده اند و صدیق آنها را بنام روسپی خارج کرده، بخاطر التماس به پیش خانم ثریا می آیند. یکی از این زنها که اشک می ریخت گفت شما چطور با این دیوانه زندگی می کنید.

ثریا می گوید به رئیس بانک که به نام اکرم خلیل یاد میشد زنگ زد و در قسمت برطرفی این خانم ها پرسیدم، رئیس گفت که اینها عقب خانم راضیه و صدیق معاون ما گپ می زنند، از بانک برطرف شدند. رئیس گفت من کوشش می کنم که این زنها بیکار نمانند.

این یادداشت قرمز از کتاب رها درباد گرفته شد. پائین به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است.

در این جای شک نبود که همه ارادال قدرت در برابر زیر دستان خود با خشونت برخورد می کردند و از کسانی که در حزب شان نبود با شعار بی طرف بی شرف از خود خشونت نشان می دادند که مثال آن اگر واقعیت داشته باشد ردالت های صدیق هم شده می تواند.

این یادداشت قرمز از کتاب رها درباد گرفته شد. پائین به رنگ سیاه، نقد رنگ قرمز بالا است.

خانم ثریا بها می گوید من بار اول بعد از کودتای هفت ثور، شامل کار می شدم در جای جاسوس خانه بنام سازمان اولیه بود، وظیفه سازمان اولیه شب و روز تفتیش عقاید، تعیین و برکناری کارکنان اداره خبرچینی برای خاد.

خانم ثریا از همکاران خود یاد می کند و نام از دخترکی به نام لیلا تاپیست می برد که هفده سال داشته و پدراش در جبهه جنگ کشته شده. معاش لیلا کمکی به فامیل بوده ولی رئیس ژینگلوی ریاست پلان چشم ردالت به دختر دوخته، ثریا بها می گوید از رئیس ژینگلو خواستم دور دخترک تاپیست نچرخد و مزاحم خانم لیلا نشود. ثریا می گوید روز دیگری یک ژینگلوی دیگر وارد دفتر من شد همه به احترام آن ژینگلو از جا برخاستند، وی کنار میزم آمد گفت رفیق ثریا من طلاطم منشی سازمان اولیه هستم. نخست دستم را فشرد. گفتم آقای طلاطم من نخست رفیق شما نیستم و دوم اینکه شما را از زمان دانشگاه می شناسم. گفتم با خبر باشی که از ما به خاد جاسوسی نکنید. گفت چشم وگفت به جای لیلا، عادل را سازمان اولیه در این دفتر مقرر کرده. گفتم که سرنوشت لیلا چه می شود. گفت از این وزارت برطرف شده می تواند جای دیگر بخود کار پیدا کند. ثریا بها ژینگلوی سازمان اولیه را تهدید می کند و می گوید رئیس پلان بی

سواد ژيگولو است تمام کار را من انجام می دهم، شما حق برطرفی تاييست مرا نداريد. او گفت با رئيس گپ بزن.

رنگ ليلا که نان آور یک خانه بود مانند گيچ سفيد پريد و چشمان اش پر اشک شد. گفتم تا من زنده باشم اين دختر را کس منفک کرده نمی تواند و فردا که من به دفتر آدمم عادلۀ یک زن فربه و مست و خمار در صندلی ليلا بجای ليلا نشسته و رئيس هم به دفتر رسيد و عادلۀ را به کارکنان دفتر معرفی کرد. عادلۀ عشوۀ کنان گفت اين ميز به من خوردی می کند، رئيس پيش شد پای عادلۀ را با دست خود سر پای ديگراش گذاشت. ثريا عادلۀ را از دفتر می کشد، ليلا را بجایش می نشاند، منشی سازمان اوليه می آيد با ثريا برخورد می کند و ثريا با سنگ سرمیزی به سرمنشی اوليه می زند. سر منشی خون می شود، فرياد می کشد وای مردم وای مردم، ثريا بها می گويد فريادت شيپور انقلاب ثور است. فاطمه همکار ثريا بها طنزگويان می گويد، فرياداش مرحلۀ نوين و تکاملی انقلاب ثور است. کسی به نام ولی همکار ثريا بود گفت خوب اش کردی، گفت من به صديق زنگ زدم گفتم حق منشی سازمان اوليه را دادم، شاهپور از بچه های شعلۀ آمد، گفت صديق در اتاق منشی اوليه است با او پرخاش دارد. در لفت رفتم که صديق پيش رويم آمد، پرسيدم تو اينجا چه می کنی، گفت تو غرور طلاطم را شکستی من آدمم که پوز طلاطم را بشکنم، با اين قهرمانی ليلا سر جای خود می ماند. اين يادداشت قرمز از کتاب رها در باد گرفته شد. پائين به رنگ سياه، نقد رنگ قرمز بالا است.

از همه رذالت ها که در بالا توسط خانم ثريا بها نوشته شده اگر اين داستان واقعيت داشته باشد يا نداشته باشد ولی مانند اين داستان، داستان های واقعی از رذالت حزب دموکراتيک خلق فراوان وجود دارد و هم برخورد وزد و بند هم در بين اعضای حزب دموکراتيک خلق وجود داشت.

ياسين ايوبی برادرخانم کریمه کشتمند که زن سلطان علی کشتمند همصنفي ثريا بها است به دیدن ثريا بها خانۀ ثريا می رود و به خانم ثريا هوشدارمی دهد که پرچمی ها توطئه گر، بی رحم، نامرد است، در خانۀ خواهرم بودم کشتمند گفت نجيب الله در اين شب و روز ثريا را با شاهپور به نام شعلۀ ئی دستگیر و زندانی می کند، بخاطريکه با واصف، شاهپور، روئين در یک دفتر کارمی کنی راپور ترا ساز مان اوليه داده. گفتم ما فعاليت سياسی نداريم، از یک دختر نجار دفاع کرديم. من آدمم که شما را خبر کنم دفتر نرويد.

ختم بخش سوم...

ادامه دارد....